

«متین» فرمانده مرزبانی استان خراسان رضوی شد

«متین» قصه امروزمان نونهال دهه‌نودی است. شانزدهم آذر امسال برادرش «معین» در هنگ مرزی سیستان و بلوچستان به شهادت رسید. متین از لحظه شهادت برادرش تاکنون روزبه‌روز با قهرمان زندگی‌اش بیشتر و بیشتر آشنا شده است. او این راهم می‌داند که برادرش برای دفاع از مرزوبوم کشورمان جانش را به خطر انداخته و سرانجام خدمتش خوش فرجام شده است. از روزی که معین به شهادت رسیده است، افراد زیادی با خانواده شهید دیدار کرده‌اند و سر سلامتی داده‌اند. همین هفته پیش فرمانده مرزبانی با جمعی از همکارانش ساعتی میهمان خانه گرم

شهید قدمگاهی در طبرسی شمالی شدند. در این دیدار متین به سراغ سردار مجید شجاع رفت و گفت: «من هم آرزو دارم مرزبان شوم و راه برادرم را ادامه دهم.» همین یک جمله باعث شد که پس از گذشت یک هفته فرمانده مرزبانی استان خراسان رضوی با پدر معین و متین تماس بگیرد و آن‌ها را به دفتر کارش دعوت کند. وقتی متین وارد اتاق سردار شجاع شد، لباس مرزبانی راه‌دیه گرفت و همان‌جا به تن کرد و در جایگاه فرماندهی مرزبانی استان خراسان رضوی نشست و مرزبان افتخاری شد. با این کار دل یک نونهال شاد شد. ان‌شاءا... خداوند دل بانیان این کار خوب را شاد کند.



مرد فیروزه‌ای در حین انجام وظیفه بر اثر تصادف جان خود را از دست داد

پاکبان وظیفه‌شناس آسمانی شد

گزارش روز

پاکبانی شاید شغلی پیچیده و پرخطر به نظر نیاید، اما واقعیت این است که چندان هم کم‌خطر نیست؛ از ساعت کاری خاصش گرفته تا پوشش گسترده همه‌مناطق و کار در فضای باز و هر وضعیت آب‌وهوایی و هر حادثه اجتماعی و... به این‌ها اضافه کنی رعایت نکردن قوانین راهنمایی و رانندگی را که یکی از قربانیان آن پاکبانان و کارکنان خدمات شهری هستند، چنان که فقط در سیزده‌ماه گذشته سه نفر از پاکبانان در اثر تصادف وسایل نقلیه با آن‌ها جانشان را از دست داده‌اند و ظهر پنجشنبه نیز این‌بی احتیاطی‌ها بار دیگر حادثه‌ساز و منجر به فوت پاکبان پنجاه‌وسه ساله حین خدمت شد. گفت و گوی ما با خانواده و همکاران مرحوم رادر باره چگونگی این حادثه در ادامه می‌خوانید.

مرحوم غلامرضا ترابی که کمتر از دوماه تا بازنشستگی فاصله داشت، متولد ۱۳۴۸ و اصل‌التأهل طبرس بود. او حدود چهل سال ساکن شهرک شهید رجایی مشهد (محله شهید معقول) و بیش از دو دهه راسپری می‌کرد که پنجشنبه بیست و نهم دی، حدود ساعت ۱۳:۱۵ در اثر برخورد پراید با او، مجروح شد و کمتر از سه ساعت پس از انتقال به بیمارستان، به علت شدت ضربات، جانش را از دست داد. عباس حیدری، سرکارگر مرحوم، درباره جزئیات حادثه می‌گوید: «دیروز برای تخلیه

و بررسی وضعیت پمپ‌های سیتیک که در آیلند میانی زیرگذر میدان مصلی (واقع در بزرگراه بسیج) قرار داشت، مشغول کار بودیم و مانند همیشه علاوه بر نصب علائم هشداردهنده، سه نفر از همکاران با پرچم‌های قرمز، رانندگان را برای تغییر مسیر هدایت می‌کردند؛ یعنی در مجموع حدود پانصد متر جلوتر از محل کار را برای هشدار به رانندگان پوشش داده بودیم. من برای پیگیری کارها در خود میدان و کنار جرثقیل بودم که ناگهان با صدای تصادف توجهم به زیرگذر جلب شد و دیدم پراید با یکی از کارگران پرچم‌زن برخورد کرده است. فوری خود را به پایین رساندم و دیدم پراید با آقای ترابی که سومین کارگر پرچم‌دار و نزدیک‌ترین فرد به محل کارمان بود، برخورد و او را چندمتر آن طرف‌تر پرتاب کرده است. به‌گفته کارگر پس از ایشان (پرچم‌دار وسط)، پراید به علت سرعت زیاد، دو کله‌قندی هشداردهنده را پرت کرد و پرچم‌دار اول و دوم که این‌صحنه را دیدند، فوری خود را به سمت گاردریل کنار کشیدند، اما سرعت پراید که یک خانم و آقا سرنشین آن بودند، به حدی زیاد بود که تا پرچم‌زن سوم یعنی مرحوم ترابی رسید و او را به پشت ماشین پرت کرد. در آن لحظه خون‌ریزی مشاهده نمی‌شد، اما پیشانی مرحوم لکه سیاه بزرگی از خون‌مردگی داشت. آمبولانس سریع رسید و او را به بیمارستان بردیم، اما ظاهراً به علت

ضربه به سر و شکستگی دنده‌ها آسمانی شد.» او با گلابی از رانندگانی که سال‌هاست با دیدن کارگران مشغول کار در خیابان، ناگهان با سرعت به سمتشان می‌آیند و حرکات نمایشی اجرا می‌کنند، ادامه می‌دهد: «پس از سال‌ها هنوز علت این کارشان را متوجه نشده‌ام. نمی‌دانم این خودرو هم از همان دست رانندگان بود یا نه، اما پس از دو کارگری که در بیل مصطفی خمینی وزیر میدان حافظ در اثر تصادف جانشان را از دست دادند، مرحوم ترابی سومین نفر از همکارانم بود که حین خدمت قربانی حوادث رانندگی شد.»

● مردم ما را تهدید کردند که چرا شیفت کاری‌اش را تغییر داده ایم حیدری که از سال ۱۳۸۶ با شهرداری همکاری می‌کند و از همان ابتدا با مرحوم ترابی آشنایی داشته است، او را فردی بسیار مؤدب، مردمی، دل‌سوز، مهربان، دغدغه‌مند و اهل کمک به دیگران توصیف می‌کند و می‌گوید: «مرحوم حدود بیست سال در محله امیرآباد مشغول خدمت بود و مردم آن قدر از او راضی بودند که وقتی همین چندماه پیش، شیفت کاری‌اش را از شیفت اول به شیفت دوم تغییر دادیم و از خیابان رفت، مردم چندین بار با ما تماس گرفتند و اعتراض کردند که چرا دیگر مرحوم ترابی آنجا نمی‌رود و حتی کار به تهدید ما کشید، ولی ما برای شیفت دوم نیاز به نیرو داشتیم و چون این نیروها باید از میان کارگران نمونه و مطمئن انتخاب شوند، به آقای ترابی که خوش سابقه و اهل کار و صادق بود، پیشنهاد دادیم تا با توجه به اینکه سنش بالا رفته و ممکن است شیفت اول که از ساعت ۳ بامداد شروع می‌شود، برایش سخت باشد، در شیفت دوم خدمت کند که از ساعت ۱۹ تا ۱ است و شامل اتفاقات غیرمترقبه مانند جمع‌آوری ضایعات ناشی از تصادفات یا ریخت و پاش‌های اطراف سط‌ل‌های زباله، نوارپیچی و... می‌شود. او نیز پذیرفت.»

● پاکبانی به سبک مرحوم ترابی

او به مردم برای این حد از علاقه‌مندی و حساسیت به حضور مرحوم حق می‌دهد و می‌گوید: «آقای ترابی بسیار مردم‌دار، نجیب و امین مردم محله بود؛ آن قدر که اگر می‌دید در خودرویی باز است، یکی یکی زنگ خانه‌ها را می‌زد تا ببیند صاحبش کجاست و اگر پیدا نمی‌شد، به پلیس خبر می‌داد. با این حال، هرگز از مردم چشمداشتی نداشت. از هیچ خدمتی برای مردم دریغ نمی‌کرد؛ از جمله در همین سرما و یخبندان اخیر، در پایان ساعت کاری، پشت همان دوچرخه ساده‌اش نمک می‌گذاشت و می‌گفت می‌خواهم آن‌ها را بین راه، جلو نانوائی‌ها و محل‌های رفت‌وآمد مردم بپاشم تا خطر شرخوردن کم شود. بیش از شانزده سال که از همکاری‌مان می‌گذرد، حتی یک بار تأخیر یا غیبت غیرموجه نداشت. حتی به‌خاطر دارم اوایل دهه ۹۰ که برف سنگینی آمده بود، مرحوم برای عبادت از مادرش که در طبرس بستری بود، درخواست مرخصی کرد و موافقت کردم، اما دیدم یکی دو ساعت بعد تماس گرفت و گفت خواهرم خبر داد که مادر مرخص شده است و دیگر نمی‌روم و به سرکار برمی‌گردم. من تعجب کردم. چون دیگر کارگرها دنبال بهانه بودند تا به مرخصی بروند، اما او همین مرخصی واجب را هم استفاده نکرد. حتی وقتی در خانه بود، از من می‌پرسید اگر نیرو لازم است بیایم. نه تنها در ساعت کاری به‌بهترین وجه کارش را انجام می‌داد، بلکه فراتر از آن و خارج از ساعات کاری نیز به فکر خدمت بود. لحظه تلخ و جان‌سوز

● خیابان حر ۱۳ به علت زباله ریختن مغازه‌دارها و تجمع آب باران وضعیت اسف‌باری داشت. دیدم با لباس شخصی چوب به‌دستش گرفته و مشغول بازکردن کانال برای تخلیه آب است. در مجموع می‌توان گفت مانند او در مشهد به تعداد انگشتان دست داریم.»

● موسوی یکی دیگر از همکاران مرحوم ترابی است. او ۹ سال سابقه کار در حوزه خدمات شهری دارد و در حادثه دیروز اولین پرچم‌دار بوده است و شاهد عینی حادثه، او مشاهداتش را این‌گونه شرح می‌دهد:

«جلو پرایدی که با ما برخورد کرد، یک خودرو دیگر بود که با دیدن پرچم‌سیرش را تغییر داد، اما پراید با تصور اینکه کنار رفتن آن خودرو به دلیل راه دادن به او برای سبقت بوده است، با سرعت به‌سمت به‌در بردم، اما فکرش را هم نمی‌کردم که نتوانسته باشد سرعتش را کنترل کند و کمی بعد به هم‌کارم برخورد کرده باشد. به همین دلیل بلافاصله پس از رد شدن پراید، دوباره مشغول پرچم‌زنی شدم، اما وقتی دیدم یک دفعه سرعت خودروها کم شده است، یک لحظه پشت سرم رانگاه کردم و با وجود فاصله زیاد، متوجه تصادف شدم.»

● ملاک، پایان کار است نه پایان ساعت کار

امیر دلپاک، از دیگر همکاران مرحوم ترابی که از هفده سال سابقه خدمتش در شهرداری ۱۰ سال با آقای ترابی هم‌کار بوده است، وجدان کاری مرحوم را الگویی برای خود و دیگر همکارانش می‌داند و می‌گوید: «همیشه ساعت کاری ما از ۱۱ تا ۳ به طول می‌انجامید. بیشتر وقت‌ها با اینکه ساعت کاری‌مان تمام شده بود، می‌دیدم مرحوم ترابی مشغول کار است، بدون اینکه چشمداشتی برای اضافه‌کار داشته باشد. او رپی کسب رزق روزی حلال بود و چند ساعت بیشتر در محل کار می‌ماند و پس از پایان کار به‌خانه می‌رفت. ملاکش پایان یافتن کار بود، نه پایان ساعت کار و هنگام کار هم برخلاف بیشتر همکاران، حرفی از استراحت و... نمی‌زد. حتی هنگام فوت مادرش در حد تشییع جنازه به طبرس رفت و فوری برگشت، چون به حضور او در خیابان امیرآباد نیاز داشتیم.»

● از شکسته شدن پا تا دادن جان

مرحوم ترابی دو دختر و یک پسر هجده ساله داشت و به قصد داماد کردن پسرش، به تازگی



ساخت طبقه بالای خانه پنجاه‌متری‌اش را در همان محله شهید معقول شروع کرده بود. صدیقه ترابی، همسرش، می‌گوید: «همه ما به‌خصوص پسرم واقعا شوکه شده ایم و اصلاً تصورش را هم نمی‌کردیم که در آستانه بازنشستگی همسرمان شاهد چنین حادثه‌ای باشیم. چهار پنج ماهی می‌شد که شیفت کاری همسرمان تغییر کرده و با اینکه کارهای بازنشستگی‌اش انجام شده بود، گفته بودند تا پایان سال باید خدمت کند. او هم به کارش ادامه داد،

● خیلی زود بود

همسر مرحوم ترابی در ادامه می‌گوید: «وقتی فوت همکارانش را در حوادث حین کار می‌دید، خیلی ناراحت می‌شد و می‌گفت باید فکری کرد. پیش از این، یک بار هنگام نظافت از بیل کال امیرآباد سقوط کرده و پایش شکسته بود. از همان ابتدا همه مراحل درمانش باخودمان بود و کارفرمایان هیچ کمک و رسیدگی نکردند. در نهایت با پایپی که در آن پلاتین گذاشته بودند و همچنین دردمند بود، برای گذران زندگی، دوباره مشغول کار شد. دیروز هم مانند همیشه که سعی می‌کرد به موقع سرکار حاضر شود، نیم ساعت زودتر رفت، اما هرگز فکرش را نمی‌کرد که برای همیشه می‌رود. حدود

ساعت ۱۵ همکارانش دنبال آمدند و به بیمارستان رفتیم. گفتند تصادف کرده و بهتر است بعداً ملاقات داشته باشید. بعد هم از من امضا گرفتند، کیف و گوشی‌اش را تحویلیم دادند و به‌خانه برگشتیم، اما یکی دو ساعت بعد، برادرش هم گفت فوت کرده است. خیلی زود بود.

● لازم است ذکر شود طبق وعده با ارسال شورای شهر ششم، بنا بود این قبیل پاکبانان شریف که در حین و محل خدمت جانشان را از دست می‌دهند، «شهید راه خدمت، محسوب شوند تا جامعه نیز متوجه عمق فعالیت و ایثارگری این بزرگواران شود.

دربارندگی‌های شدید سال ۱۳۹۹ سر خیابان حر ۱۳ به علت زباله ریختن مغازه‌دارها و تجمع آب باران وضعیت اسف‌باری داشت. دیدم با لباس شخصی چوب به‌دستش گرفته و مشغول بازکردن کانال برای تخلیه آب است. در مجموع می‌توان گفت مانند او در مشهد به تعداد انگشتان دست داریم

او و خانواده‌هایشان انجام دهند؟

چرا نباید متولیان امر از این فرصت خدمت که خداوند به ایشان داده است، استفاده کنند و به عنوان خدمتی ماندگار طرحی را در حمایت از این قشر آبرومند جامعه پایه‌ریزی و اجرا کنند که اگر این سرباز پاکیزگی جانش را فدای شهر کرده است، گرچه جبران جای خالی اونمی‌شود، همسر و فرزندان دست‌کم در حمایت مالی قرار گیرند تا بتوانند پس از فوت عزیزشان آبرومندانه زندگی کنند. از خداوند بزرگ می‌خواهیم که همه ما را در بساطه اطراف و اطرافیان و وظایفی که در قبال آنان داریم، حساس قرار بدهد و به مسئولان ما توفیق خدمت‌های ماندگار در این راستا عطا کند.

می‌گیرد و اجر شهید در نگاه اخروی نصیبش خواهد بود. اکنون سؤال این است که ما چ‌نگاهی به او داریم و چه کاری برای ارج نهادن به عمل او انجام می‌دهیم و چگونه می‌خواهیم نبود او را برای خانواده‌اش جبران کنیم؟ اگر کسی می‌تواند تصور کند خانواده آبرومندی که در طبقات پایین جامعه از نظر اقتصادی هستند، پس از این اتفاق ناگوار چه بلایی به سرشان

فرمانده مرزبانی استان خراسان رضوی

مرثیه سرباز پاکیزگی